

الگوی تقسیم جنسیتی نقش‌ها در خانواده

خانواده هسته‌ای از دیدگاه پارسونز

زهرا امین مجد / دکتر محمدتقی کرمی

دانش‌آموخته خارج فقه و اصول جامعه الزهرا / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

شکل هسته‌ای، الگوی نسبتاً فراگیر خانواده در جهان معاصر است. پارسونز به عنوان یکی از چهره‌های پرنفوذ در جامعه‌شناسی، در حوزه مباحث مربوط به خانواده به توصیف خانواده هسته‌ای و البته توصیه به آن می‌پردازد. از نظر او، خانواده هسته‌ای، خانواده‌ای متشکل از زن، شوهر و فرزندان آنهاست که بر اساس الگوی تقسیم جنسیتی نقش‌ها اداره می‌شود و کارکرد اقتصادی ندارد. در این مقاله بر اساس آثار پارسونز و تفاسیر معتبر آنها، دیدگاه‌های او درباره خانواده که به طور مستقیم تحت تأثیر اندیشه‌های کلان او در جامعه‌شناسی، بخصوص نظریه نظام کنش است، بررسی می‌گردد. همچنین ارتباط میان پیش‌زمینه‌های علمی و نظریات جامعه‌شناختی او با اندیشه‌های وی درباره خانواده، روشن می‌شود. در انتها نیز به طور گذرا برخی ملاحظات و انتقادهای ناظر به اندیشه او در این حوزه، و نیز بعضی تفاوت‌های دیدگاه او با اندیشه اسلام درباره خانواده مطرح می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: خانواده هسته‌ای، پارسونز، نظام کنش، تقسیم جنسیتی نقش‌ها.

۱. مقدمه

مهم‌ترین نظریات جامعه‌شناسی در عصر حاضر عبارتند از: نظریه کارکردگرایی، نظریه تضاد، و نظریه کنش متقابل نمادین. (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۶۳۵) حتی اگر نظریه کارکردگرایی^۱ را پرتأثیرتر از دو نظریه دیگر ندانیم، دست کم باید به این نکته اذعان نماییم که این نظریه، یکی از مهم‌ترین و پرنفوذترین نظریات جامعه‌شناسی معاصر است. از همین جا، اهمیت پارسونز (۱۹۰۲-۱۹۷۹) که - به همراه رابرت مرتون - کارکردگرایی را در عصر حاضر به جامعه‌شناسی بازگردانید (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۷۴۹) و به همین علت، می‌توان وی را - البته در کنار مرتون - مهم‌ترین کارکردگرا در جامعه‌شناسی معاصر دانست، روشن می‌گردد. «پارسونز، پژوهش در جامعه‌شناسی را دوباره فرمول‌بندی کرده و حتی آن را از سمت و سو و برنامه‌ای نظری برخوردار کرده که قبلاً فاقد آن بوده است.» (همیلتون، ۱۳۹۰، ص ۱) شاید پارسونز را جامعه‌شناس محبوبی ندانیم، اما نظریات وی دست کم تا میانه دهه شصت و حتی پس از آن در شکل نوکارکردگرایی، «در قلمرو زبان انگلیسی بر نظریه جامعه‌شناسی سیطره داشت.» (کرایب، ۱۳۸۵، ص ۵۱) پارسونز در میان جامعه‌شناسان معاصر، از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. تأثیرگذاری وی به حدی است که کسانی مثل رابرت هلتن (۱۳۷۹)، معتقدند که «حوزه‌های معدودی از تأثیر میراث فکری پارسونز بر کنار مانده است.» (هلتن، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳)

یکی از موضوعات جامعه‌شناختی مورد توجه و مطالعه پارسونز، موضوع خانواده است. اهمیت اندیشه‌های پارسونز درباره خانواده، کمتر از اندیشه‌های کلان

۱. در نظریه کارکردگرایی، کارکردهای یک نهاد و یا یک شیوه عمل اجتماعی، اهمیت ویژه‌ای داشته، و مورد مطالعه قرار می‌گیرد. کارکرد هر نظام یا خرده‌نظام، سهمی است که در بقا و ادامه حیات جامعه برعهده دارد. در این اندیشه، انسجام اجتماعی و دوام جامعه، به عنوان ارزش‌ها و آرمان‌های مسلم پذیرفته شده‌اند.

جامعه‌شناختی او نیست. وی با مطالعه بر روی خانواده‌های طبقه متوسط آمریکا (به عنوان جامعه‌ای مدرن و مطلوب) الگوی هسته‌ای خانواده را به عنوان الگوی شایع در دنیای مدرن رصد کرده، آن را کارآمدترین الگو در شرایط جدید جهان می‌داند. پارسونز مباحث نظری مربوط به الگوی هسته‌ای خانواده را بر اساس اندیشه‌های کارکردگرایانه خود، و نیز بر اساس نظریه ابتکاری خود، یعنی نظریه نظام کنش، پایه‌ریزی می‌کند. از نظر او، خانواده هسته‌ای خانواده‌ای نکاحی، فرزندپای، نومکان، واحدی مصرفی و وابسته به شغل بیرون از منزل شوهر است. این خانواده که تأمین منافع افراد را اولویتی اصلی می‌داند، بر اساس همسرگزینی آزاد و بر پایه عشق رومانتیک به وجود می‌آید.

بسیاری از جامعه‌شناسان و مورخان جامعه‌شناسی پس از پارسونز، به دلیل اهمیت وی، همچنین برای ایضاح و تفهیم بیان پیچیده و ادبیات مغلق او،^۱ درباره اندیشه‌های کلان او و نیز دیدگاه وی در مورد خانواده قلم زده‌اند. برخی از آنان مانند پیتر همیلتون، رابرت هلتن، یان کرایب، گی روشه و ویلیام اسکیدمور تمرکز خود را بر معرفی دستگاه فکری پارسونز در جامعه‌شناسی گذاشته‌اند و اگر هم به بحث از اندیشه پارسونز درباره خانواده پرداخته‌اند، یا از باب مثال و به منظور ایضاح بوده است و یا این بخش را به عنوان یکی از اجزای مطالعات نظری پارسونز آورده‌اند. در مقابل، برخی به دلیل اهتمام نظری بر بحث خانواده، دیدگاه پارسونز در مورد خانواده هسته‌ای را به عنوان یکی از نظریات مهم و تأثیرگذار ذکر کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به آندره میشل، هایدی روزن‌باوم، شهلا اعزازی، و نیز حسین بستان اشاره کرد. نکته قابل توجه آن است که از میان این دو دسته، تعداد بسیار کمی به تشریح رابطه میان اندیشه‌های کلان پارسونز با دیدگاه او درباره خانواده، آن هم در مواردی

۱. چارلز رایت میلز (۱۳۸۹) به عنوان یکی از مهم‌ترین منتقدان پارسونز، در کتاب **بینش جامعه‌شناختی خود**، به طور مفصل اغلاق زبانی آثار پارسونز را (با تأکید بر کتاب نظام اجتماعی) تشریح می‌کند. (ص ۴۱-۵۱)

اندک، پرداخته‌اند. گی‌روشه تا حدودی و شهلا اعزازی در چند مورد خاص به این امر اهتمام ورزیده‌اند. بنابراین، تطبیق کامل‌تر اندیشه‌های کلان جامعه‌شناختی پارسونز با دیدگاه‌های او دربارهٔ خانواده یک نیاز پژوهشی به نظر می‌رسد. مقاله حاضر در صدد پاسخ‌گویی به این نیاز است.

در این پژوهش، که بر اساس روش تحلیلی - اسنادی و با اتکا به آثار پارسونز و جامعه‌شناسانی که پس از او به مطالعهٔ آثارش پرداخته‌اند، انجام شده است، دو بخش اصلی وجود دارد: در ابتدا اندیشهٔ پارسونز دربارهٔ خانوادهٔ هسته‌ای بیان می‌گردد، سپس ربط میان دیدگاه‌های او در باب خانواده، با پیش‌زمینه‌های نظری‌اش تا حدودی روشن می‌گردد.^۱ البته از آن‌رو که همواره انتقادهایی بر اندیشه‌های پارسونز، از جمله در موضوع خانواده، وارد بوده است، در پایان مقاله به برخی از انتقادهای اساسی در این موضوع اشاره می‌شود.

۲. بحث

۲-۱. نگاهی گذرا به اندیشهٔ پارسونز نسبت به خانواده

پارسونز، خانواده را یک پاره نظام از نظام کل جامعه می‌بیند (نه یک اجتماع کوچک، بریده و منفک از جامعه). از همین روست که اهمیت زیادی برای آن در دستگاه فکری‌اش قایل است؛ چون اساساً - چنان‌که در ادامه خواهد آمد - از نظر پارسونز، وظیفهٔ جامعه‌شناسی، مطالعهٔ جامعه به مثابه یک نظام با تمام ویژگی‌های آن است. این جامعه‌شناس معاصر، در تحقیقات خود، معمولاً خانوادهٔ متوسط آمریکایی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، ولی به دو دلیل نتایج مطالعات و تحقیقات وی برد جهانی

۱. پیش‌زمینه‌های علمی و نظری پارسونز، برای رسیدن به نظریاتش در باب خانواده نیز گردآوری شده‌است، اما به دلیل کمی فضا در مقاله علمی، از بدنه مقاله حذف شد. در صورت تمایل در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

پیدا می‌کند. از یک سو، به دلیل اهمیت جامعه‌شناسی آمریکایی در جامعه‌شناسی بین‌المللی^۱ و از سوی دیگر به دلیل جهانی‌شدن روندها و تغییرات در همه سطوح از جمله خانواده‌ها (اعزازی، ۱۳۷۶، ص ۱۶)، نتایج مطالعات و تحقیقات وی برد جهانی پیدا می‌کند.

در زمینه جهانی‌شدن باید گفت: همان‌گونه که خود پارسونز هم به این قضیه معتقد است، در عصر اخیر، روند مدرنیزاسیون، با تأثیر در همه عرصه‌های حیات بشری از جمله اقتصاد، و پیدایش نهادهای جدید بر اثر همین روند - نهادهایی مثل بازار و نظام پولی - و همچنین ایجاد تحولی جهت‌دار و رو به تکامل در ساختارهای مدنی و حتی هنجارهای اجتماعی، در همه مقوله‌های مربوط به ساخت جامعه، تغییرات اساسی ایجاد نموده است. توجه به همین‌گونه تغییرات است که تحلیل پارسونز نسبت به تبدیل الگوی خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای در جوامع مدرن امروزی را شکل می‌دهد. وی معتقد است: در شرایط کنونی و با تغییر ساختار اجتماعی از شکل سنتی به مدرن و در نتیجه، ایجاد نهادهای هم‌عرض خانواده در عرصه‌های مختلف از جمله اشتغال و تأمین نیازهای اقتصادی، خانواده کم‌کم کارکرد تولیدی خود را از دست می‌دهد و تنها نقش خویشاوندی اعضا نسبت به یکدیگر در آن باقی می‌ماند. به همین دلیل، دیگر خانواده شکل گسترده نداشته، تبدیل به خانواده هسته‌ای می‌گردد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. همیلتون (۱۳۷۹) می‌گوید: «جامعه‌شناسی آمریکایی [دست‌کم در سده اخیر]، در فرایند تبدیل تفکر جامعه‌شناسی به شیوه تفکری قابل فهم برای عموم، برخوردار از موضوع، مسائل و روش‌شناسی مشخص، نقش رهبری داشته است.» (ص ۱) اندیشه پارسونز هم در جامعه‌شناسی آمریکایی دقیقاً همان نقش را داشته است که جامعه‌شناسی آمریکایی در میان جامعه‌شناسی سایر ملل. اساساً پارسونز از جامعه‌شناسی و به شکل خاص نظریه جامعه‌شناختی، قرائتی جدید و متناسب با شرایط زمانی عصر حاضر ارائه می‌دهد و همین خود، جایگاه او را در این عرصه رفیع‌تر می‌نماید.

از نظر پارسونز، این تغییرات، دامنه‌ای جهانی دارد و به سرعت باعث تغییر شکل خانواده در همه جوامع - چه جوامع مدرن و چه جوامع در حال توسعه - می‌شود. چنان‌که روشن است، در عمل این نظریه پارسونز، نسبت به فراگیر شدن الگوی هسته‌ای خانواده در همه جوامع بشری، شاید با خیزشی آرام‌تر از آنچه او ادعا می‌کرد، تحقق پیدا کرده است.

۲-۱-۲. کارکردهای اساسی خانواده از نظر پارسونز: پارسونز کارکردهای خانواده هسته‌ای را از دو منظر متفاوت مورد بررسی قرار می‌دهد: از منظر جامعه‌شناسی کلان^۱ و از نگاه جامعه‌شناسی خرد^۲. به تعبیر رنه گونیک، جامعه‌شناسی کلان خانواده یعنی: نگرش به خانواده در ارتباط با کل جامعه، با در نظر گرفتن مناسبات کلی جامعه، و جامعه‌شناسی خرد خانواده یعنی: نگرش به خانواده به عنوان نظامی خاص با ساختار و کارکرد خاص خود. (به نقل از: اعزازی، ۱۳۷۶، ص ۷۲)

جامعه از نظر پارسونز در نگاهی کلان، نیازمند به افراد دارای هویت اجتماعی است که اولاً، جامعه را بسازند (تشکیل دهند) و ثانیاً، آن را در جهت اهداف خاص به پیش برند. از آن‌رو که دست‌کم در اغلب موارد، به طور طبیعی، تولید نسل در خانواده رخ می‌دهد، یکی از کارکردهای اساسی خانواده، با این نگاه، کارکرد تولید نسل می‌گردد. از سوی دیگر، همان‌گونه که از ملاحظه دستگاه فکری پارسونز - که

۱. منظور از جامعه‌شناسی کلان، مطالعه جامعه در نگاهی کلی و کلان است. بر این اساس، وقتی جامعه‌شناسی به عنوان یک علم کلان با موضوعات و پدیده‌های اجتماعی، از این حیث که اجتماعی‌اند و یا اجتماع را می‌سازند، مرتبط می‌گردد و آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد، جامعه‌شناسی در مقیاس وسیع شکل می‌گیرد. (برای اطلاع بیشتر، رک: گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۱۱۸)

۲. منظور از جامعه‌شناسی خرد، مطالعه بر روی جامعه و نظام‌های اجتماعی، از حیثی خاص، مثل بررسی شخصیت افراد و یا مذهب است. از همین روست که ما با عناوینی مثل جامعه‌شناسی شخصیت و یا جامعه‌شناسی مذهب در این رشته علمی مواجهیم. (برای آشنایی با مفهوم جامعه‌شناسی مذهب، رک: عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۲۲۱)

ما سعی داریم به آن اشاراتی داشته باشیم - برمی‌آید، صرف وجود و یا ایجاد افراد انسانی برای تشکیل و پیشبرد جامعه و اهداف آن کافی نیست، بلکه حتماً باید این افراد، تبدیل به افراد اجتماعی شوند؛ یعنی پیوستگی خود با جامعه و نیاز خود به جامعه را درک نمایند و در حقیقت، بعد اجتماعی وجود خویش را بشناسند. از همین رو، کارکرد دیگر خانواده در دیدی کلان، اعطای هویت اجتماعی به فرزندان است.

اما از منظر جامعه‌شناسی خرد، که در نگاه پارسونزی، مصداق آن جامعه‌شناسی شخصیت در مطالعات مربوط به خانواده است، خانواده دو کارکرد عمده و پراهمیت دیگر دارد: اجتماعی کردن ابتدایی کودکان [تا شخصیت آنها ظرفیت اجتماعی پیدا کند؛ یعنی بتوانند در اجتماع حاضر شوند]، و حفظ و تقویت شخصیت بزرگسالان. (پارسونز^۱ و بیلز،^۲ ۱۹۵۶) به اعتقاد پارسونز، بر اساس همین دو وظیفه اصلی، وظایف هر یک از اعضای خانواده (زن، مرد و فرزندان) مشخص می‌گردد.

جامعه‌پذیر نمودن کودکان، از نظر پارسونز به هیچ وجه مفهومی هنجاری نیست؛ یعنی وظیفه خانواده در این رابطه صرفاً مهیا کردن فرزند برای حضور اجتماعی و احراز مناصب اجتماعی - و شغلی - متناسب با توان، انتظارات و ویژگی‌های اوست و نه آموزش ارزش‌های اجتماعی؛ مثلاً مذهبی و مهیا کردن فرد برای مبارزه با شرایط نامناسب اجتماعی حاکم بر جامعه محل سکونت. پس در این عرصه، خانواده، فرد را متناسب با فرهنگ جامعه محل تولد یا سکونت، جامعه‌پذیر می‌نماید.

دقیقاً به همین سبب است که خانواده هسته‌ای به دلیل ساختار ویژه‌اش، به سادگی از عهده ایفای این نقش برمی‌آید. خانواده‌ای که دیگر عهده‌دار تولید نبوده و کارکرد اقتصادی - به معنای گذشته‌اش را - ندارد؛ خانواده‌ای که دیگر یک واحد سیاسی به حساب نمی‌آید «و شرکت اعضای آن در نظام سیاسی جنبه فردی دارد» (میشل، ۱۳۵۴، ۶۸)، مسلماً به سادگی این مطلب را به فرزندانش منتقل می‌سازد که

1. Talcott Parsons.

2. Robert F. Bales.

برای بقای اقتصادی و مشارکت سیاسی، چاره‌ای جز حضور در اجتماع ندارند (آن هم اجتماع پیرامونی‌شان و نه اجتماع آرمانی). از همین روست که جامعه‌پذیری نه چندان پیچیده و مشکل، در خانواده‌ای با شکل واقعاً هسته‌ای رخ می‌دهد. وظیفه خانواده آن است که فرزند را به شکفتگی کامل برای حضور در اجتماع برساند. از همین رو، باید به او عاطفه بورزد و همچنین وی را آزاد بگذارد (یعنی در امور او کمترین میزان دخالت را داشته باشد) تا استعدادهای وی شکوفا گردد. این دقیقاً الگوی صحیح و ایدئال تربیتی از نظر پارسونز است.

از سوی دیگر، استقرار شخصیت بزرگسال نیز در این شکل از خانواده، با سختی و دشواری چندانی همراه نیست. از نظر پارسونز، در خانواده‌ای که اساس آن بر روابط زن و شوهری و نه خویشاوندی^۱ است - یعنی خانواده هسته‌ای - این وظیفه به خوبی قابل انجام است. وی مدعی است که «وظیفه مزبور، ابتدا به وسیله ازدواج انجام می‌گیرد.» (میشل، ۱۳۵۴، ص ۶۹) همین قضیه در شکل جدید خانواده، دو نتیجه مهم به دنبال دارد. اولین نتیجه، انفصال فرد از خانواده پدر و مادری خود، و در نتیجه، اتکای بسیار زیاد وی به همسر خویش است. (ردمن، ۱۹۶۶^۲، ص ۱۹۱) و دومین نتیجه، کم‌شدن روابط عاطفی همسر نسبت به خانواده پدر و مادری خویش و نزدیکی عاطفی وی به همسرش است که از نظر پارسونز این خود موجب تعادل عاطفی این فرد می‌گردد. (میشل، ۱۳۵۴، ص ۶۹)

۲-۱-۲. ویژگی‌های خانواده هسته‌ای: این وظایف عمده، از نظر پارسونز، در خانواده‌ای دارای این ساختار ویژه محقق می‌گردد:

۱. «مراد از خویشاوندی، پیوندی اجتماعی است که اساس آن را رابطه خونی، ازدواج [نه ازدواج فردی که می‌خواهیم خویشاوندانش را مشخص نماییم، بلکه ازدواج هم‌خونان وی با دیگران و در نتیجه، توسعه گروه خویشاوندی از راه پیوندهای سببی]، یا فرزندخواندگی تشکیل می‌دهد.» (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۲۹۳)

2. Hyman Rodman.

۲-۱-۲-۱. این خانواده به شدت مبتنی و متکی بر روابط زن و شوهری است. به عبارت دیگر، به نحوی می‌توان آن را خانواده‌ای نکاحی دانست. خانواده نکاحی، خانواده‌ای است که «در آن، به جای تأکید بر ارتباطات خونی، بر روابط زناشویی تأکید می‌شود.» (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۲۷۷) این خانواده متشکل از زن، شوهر، و فرزندان مجرد آنهاست. اگر شخص دیگری در این خانواده زندگی کند، از موقعیت و پایگاه درجه اول برخوردار نبوده، جزء ساختار اصلی خانواده به حساب نمی‌آید. (همان)

۲-۱-۲-۲. این خانواده، شکل فرزندیاب، به خود می‌گیرد؛ یعنی ارتباطات در آن در مسیر روابط زن و شوهری (و روابط زناشویی) و به سمت تولید نسل، شکل گرفته و کارکردهای آن درست در همین راستا، مشخص می‌گردد. مراد پارسونز از خانواده فرزندیاب، دقیقاً خانواده هسته‌ای - با تأکید بر این کارکرد خاص آن، یعنی فرزندیابی - است. او این مفهوم را در مقابل مفهوم خانواده جهت‌یاب، قرار می‌دهد. منظور او از خانواده جهت‌یاب، همان خانواده سلفی است؛ یعنی خانواده‌ای که فرد در آن رشد کرده، بزرگ می‌شود. در مقابل، خانواده فرزندیاب، خانواده‌ای است که فرد با اقدام به ازدواج، بدان مبادرت می‌ورزد و متشکل از همسر و فرزندان اوست. (پارسونز، ۱۳۶۳، ص ۷۲۵) دقیقاً به دلیل همین مطلب نیز در این سنخ از خانواده، فرد از خویشاوندی وسیع فاصله می‌گیرد و مجموعه‌ای کوچک‌تر را تشکیل می‌دهد که یکی از مهم‌ترین اهدافش، تولید مثل و تربیت فرزندان است. زن و مرد در این خانواده، با خویشاوندان خویش رفت و آمد دارند؛ ولی از نظر پارسونز، این رفت و آمدها، بیشتر جنبه رسمی و تشریفاتی دارد. (اعزازی، ۱۳۷۶، ص ۶۹)

۲-۱-۲-۳. به دلیل مشخصه‌های فوق، این خانواده جدید، نومکان است. خانواده هسته‌ای برای تأمین معاش خود، متکی به والدین زن یا شوهر نبوده، کاملاً مستقل عمل می‌نماید. از همین رو، هیچ دلیلی برای زندگی آنها در یک مکان مشترک وجود ندارد. اساساً در بیشتر موارد، برای به دست آوردن یک موقعیت شغلی و به منظور امرار معاش، خانواده جدید مجبور به نقل مکان از موقعیت جغرافیایی خانواده‌های سلفی زن و شوهر است. این نقل مکان برای این خانواده، که پیوندهای عاطفی سست‌تری با خانواده جهت‌یاب خود دارد، چندان مشکل نیست و همین خود در نگاه

کلان، برای پیشبرد اهداف اقتصادی جامعه، امری مثبت و بسیار مفید تلقی می‌شود. از نظر پارسونز، این خانواده به سبب تحرک مکانی و اجتماعی اعضایش، با اجتماع صنعتی هماهنگ است. همین استقلال اقتصادی خانواده هسته‌ای که امکان تحرک و پویایی اعضایش را بیش از پیش فراهم می‌سازد، «پاسخگوی مقتضیات جدید اجتماع صنعتی است.» (میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۰)

۲-۱-۲-۴. خانواده هسته‌ای فرزندپار، یک واحد مسکونی و مصرفی است نه یک واحد برای تعاملات شبانه‌روزی زن و شوهر و خویشاوندان، و یا یک واحد تولیدی - مصرفی.

۲-۱-۲-۵. دقیقاً به دلیل مصرفی بودن خانواده هسته‌ای است که نیاز به اشتغال بیرون از منزل و کسب درآمد در آن به‌وضوح و بیش از پیش احساس می‌شود. از نظر پارسونز، معیشت خانواده، معمولاً از طریق شغل بیرون از منزل مرد، تأمین می‌گردد. حتی می‌توان گفت: از نظر او، «فقط مرد است که در نظام اقتصادی، نقشی برعهده دارد.» (میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۱) در حقیقت، تا مرد در خانواده حضور دارد، دیگر نوبت به بقیه اعضا نمی‌رسد تا برای تأمین معاش خانواده، در بنگاه اقتصادی در جامعه شرکت نمایند. درست به همین دلیل، یعنی حضور مرد در بسیاری از ساعات شبانه‌روز، در بیرون از خانه و همچنین به دلیل حضور فرزندان در مراکز آموزشی (به منظور مهیا شدن برای احراز مناصب شغلی در آینده)، میزان کنار هم بودن اعضای خانواده، در این واحد مسکونی کم می‌شود.

۲-۱-۲-۶. پایگاه اجتماعی خانواده هسته‌ای، مستقل از خانواده‌های سلفی همسران است، و فقط به واسطه شغل بیرون از منزل شوهر به دست می‌آید. (پارسونز، ۱۳۶۳، ص ۷۲۶)

۲-۱-۲-۷. این خانواده بر مبنای اصل فرد بنا نهاده شده، تأمین نیازهای فرد در آن بسیار اهمیت پیدا می‌کند؛ حتی در مقام تزاحم، منافع فرد اولویت می‌یابد. همین مسئله نیز در جای خود موجب می‌شود که خانواده، در شکل جدید خود، بسیاری از ارزش‌های جمع‌گروانه گذشته را نداشته باشد و آنها را نپذیرد. در این نظام، مسلماً مسئله آزادی‌های فردی نیز اهمیت خاصی پیدا می‌کند.

۸-۲-۱. مبنای اصلی این خانواده، ازدواج است. از آن‌رو که استقلال اقتصادی و اجتماعی خانواده فرزندپای از خانواده سلفی، اصلی کلی و ارزشی مسلم و البته موضوعی محقق در جامعه مدرن کنونی است، ازدواج باید بر اساس همسرگزینی آزاد شکل گیرد. ضرورت برآوردن تعهدات و وظایف زن و شوهر در قبال یکدیگر در خانواده هسته‌ای، لزوم انتخاب شخص آنان در مورد همسر آینده‌شان را بیش از پیش روشن می‌سازد؛ زیرا تا فرد نسبت به همسرش علاقه نداشته باشد، نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد وظایف و تعهدات مزبور را به درستی انجام دهد. به نظر می‌رسد به همین دلیل، فرد باید خودش همسر مورد نظر خود را انتخاب نماید تا بتواند به او علاقه‌مند شود. البته انتخاب همسر نیز، بر مبنای عشق رومانتیک صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، اساساً محرک انتخاب همسر در این نظام عشق رومانتیک است. (همان، ص ۷۳۲)

ازدواج در این خانواده، موجب ایجاد منافع و عواطف مشترک فرد با همسر و فرزندان است. این پیوند جدید به حدی مؤثر است که روابط فرد را با خانواده سلفی خود، قطع و یا تعدیل (و کم) می‌کند. فرزندان هم در خانواده هسته‌ای، وابستگی شدیدی به خانواده‌های جهت‌یاب پدران و مادران خویش ندارند؛ ولی با این حال، هرگز این وابستگی‌های عاطفی قطع نمی‌شود. از نظر پارسونز، «احساس بستگی فرزندان به دو گروه خویشاوندی پدر و مادر یکسان است.» (میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۱)

۳-۱-۲. وظایف اعضا در خانواده هسته‌ای: به اعتقاد ویلیام اسکیدمور (۱۳۸۵)، پارسونز یک فونکسیونالیست^۱ است. (اسکیدمور، ۱۳۸۵، ص ۲۰۰) «فونکسیونالیست‌ها می‌گویند که نظام به منظور بقای خود، در ارتباط با رفتار اعضایش، انتظارات مشخصی دارد.» (همان، ص ۲۰۴) بر همین اساس، پارسونز معتقد است که نظام خانواده نیز برای بقا، نیازمند آن است که هر یک از اعضای آن وظیفه مشخصی را بر عهده

۱. فونکسیونالیزم در صدد است ماهیت درهم تافته، زنده و متقابلاً سازگار یک نظام اجتماعی را در

کلیتش بفهمد. (ویلیام اسکیدمور، ۱۳۸۵، ص ۱۶۶)

گیرند. از نظر او، خانواده هسته‌ای، با ساختار و کارکردهای خاص مذکور، وظایف ویژه‌ای را هم بر عهده زن و مرد و یا فرزندان می‌گذارد. معمولاً پارسونز به وظیفه خاصی برای فرزندان در خانواده اشاره نمی‌نماید و شاید بتوان گفت: سرسپردن فرزندان نسبت به تربیت والدین برای جامعه‌پذیر نمودن آنها (در مواردی که این مسئله قهری نیست) و همراهی با پدر و مادر در این مسیر، تنها وظیفه فرزندان در خانواده، از نظر اوست.

توجه داریم که از نظر پارسونز همان‌گونه که بدن از اندام‌های مختلفی تشکیل شده، کارکردهای آن توسط همین اندام‌ها انجام می‌شود، جامعه هم باید از اجزا و نهادهایی تشکیل گردد تا بتواند به رشد و توسعه دست یابد. (پارسونز، ۱۹۹۱، ص ۱۱۵) البته این عملکرد تخصصی و نظام‌مند، در اجتماع جدید افزون‌تر است. اجتماع جدید، از دیدگاه پارسونز، بر اساس تخصص و تفکیک نقش‌ها، به حیات اجتماعی خود ادامه می‌دهد. خانواده هم به دلیل آنکه پاره‌نظامی از نظام کل اجتماعی است، بر همان مبانی - یعنی تخصص و تفکیک نقش‌ها - به حیات اجتماعی خود ادامه می‌دهد.

پارسونز، نقش‌های خانوادگی را بر حسب جنس تفکیک می‌نماید و معتقد است: کسب مهارت و تخصص در زمینه ایفای نقش‌های خانوادگی باید متناسب با استعدادهای طبیعی و بالقوه اعضا - که قهراً متفاوت بوده، تفاوت آنها ناشی از ساختارهای ویژه روانی و جسمی هر یک از دو جنس است - باشد. همین مسئله، یعنی تفکیک نقش‌ها بر اساس جنس و کسب تخصص متناسب با آن، در خانواده، «به حفظ نظام خانوادگی کمک می‌کند و [به علاوه] مبنای اجتماعی کردن کودک است.» (میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۲) این خود بدان دلیل است که تفکیک نقش‌های پدر و مادر موجب می‌شود تا هر یک وظیفه خود را به‌خوبی و با توان و انگیزه کافی انجام داده، بر اساس تقسیم‌کاری که مسلماً بر همین اساس انجام می‌گیرد، بتوانند بخشی از وظیفه مشترک جامعه‌پذیری کودک را بر عهده گیرند. در این جریان، مسلماً روند اجتماعی شدن کودک به‌خوبی سپری می‌شود؛ زیرا هر یک از زن و مرد، وظیفه متناسب با خود را به‌خوبی و بدون دخالت دیگری (که مضر است) انجام می‌دهند و در نتیجه،

به طور طبیعی و به سادگی جریان جامعه‌پذیری کودک در این بستر شکل می‌گیرد. البته همه اینها با توجه به آن است که نقش‌هایی که پارسونز برای زن و مرد در خانواده قایل است، نقش‌هایی هستند که در مجموع آن روند را در مورد فرزند موجب می‌شوند.

از نظر او، «مرد رئیس خانواده است و نقش نان‌آور را در رابطه با جامعه بر عهده دارد.» (میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۳) چون مرد ناچار است امور مربوط به معاش خانواده را حل نماید، فرصت کمتری را برای شرکت در امور مربوط به منزل دارد، از همین روست که «خانه‌داری و بچه‌داری اساسی‌ترین فعالیت و نقش‌های زن» (همان) می‌شود. مرد به تأمین نیازهای اقتصادی اعضای خانواده می‌پردازد و در عوض، زن به دلیل ارتباط بیشتر و عمیق‌تر با فرزندان، تبدیل به محور عاطفی خانواده می‌گردد. (پارسونز، ۱۹۵۴، ص ۱۸۹-۱۹۴) از نظر پارسونز، به همین دلیل که نقش مجزا و مستقل برای عاطفه‌ورزی در خانواده وجود دارد، خانواده تبدیل به کانون عاطفه می‌گردد و همین خود، بستری مناسب برای اجتماعی کردن صحیح و مناسب فرزندان را فراهم می‌سازد.

اساساً از نظر پارسونز، تفاوت نقش‌ها در خانواده، شرط ضروری برای صورت‌پذیرفتن کارکردهای اساسی خانواده هسته‌ای است. ایفای نقش‌های ابزار - که در کار بیرون از منزل مصداق پیدا می‌کند - از سوی مرد، و نقش‌های ابرازی - که با حمایت و مراقبت از فرزندان تحقق می‌یابد - از سوی زن، زمینه را برای ادامه حیات سالم خانواده فراهم ساخته، همبستگی را در خانواده به وجود می‌آورد. (روزن‌باوم، ۱۳۶۷، ص ۸۵)

در تحلیل پارسونز، دو قطب رئیس و مرئوسان، در خانواده وجود دارند. در حقیقت، نظام قدرت در خانواده، نظام پلکانی است نه نظامی که در آن قدرت به طور مشترک و مساوی بین همه اعضا توزیع شده باشد. در این نظام دوقطبی، مرد نقش رهبری و ریاست را عهده‌دار است و زن و فرزندان، به عنوان زیردستان و مرئوسان او در خانواده ایفای نقش می‌کنند. با توجه به آنکه پارسونز بر روابط عاشقانه بین زن

و شوهر تأکید می‌ورزد و همچنین آزادگذاردن فرزندان را در خانواده به منظور شکوفایی استعدادهای آنان، ضروری می‌داند، مسلماً نمی‌تواند از «رهبری» برداشتی همراه با سلطه و دیکتاتوری داشته باشد. به نظر می‌رسد با توجه به این قرائن، رئیس خانواده از نظر پارسونز کسی است که از ابزار ارشاد و نظارت بهره می‌گیرد و عهده‌دار امور مربوط به معاش خانواده است.

به اعتقاد پارسونز، هم تقسیم جنسیتی نقش‌ها و هم وجود سلسله مراتب قدرت در خانواده هسته‌ای ضروری است. به تعبیر روزن‌باوم (۱۳۶۷)، «پارسونز در مورد خرده‌نظام اجتماعی، مثل خانواده هسته‌ای - بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات مربوط به گروه‌های کوچک - ثابت می‌کند که شرط دستیابی به حداکثر کارکردهای خانواده هسته‌ای وجود دو اساسی است: شرط اول، وجود دو قطب مخالف رهبری و زیردستان، و شرط دوم، اختلاف ابزاری - نمایشی [ابرازی.]» (همان، ص ۸۵)

این، سیمایی از خانواده‌ای است که پارسونز، ساخت و کارکرد آن، و وظایف و نقش‌های اعضایش را ترسیم می‌نماید. وی معتقد است: در وضع موجود، با وجود آنکه وظایف خانواده نسبت به گذشته کمتر گشته، بسیاری از اموری که در گذشته خانواده متصدی آن بود، امروزه به سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی واگذار شده است؛ ولی نقشی که خانواده عهده‌دار آن شده، دارای اهمیت بسیاری است^۱ و به علاوه، در خانواده وقت بیشتری برای رسیدگی به آن وجود دارد (چون - مثلاً - به‌جای ایفای ده نقش، تمرکز روی ایفای دو نقش است) و در نتیجه، کیفیت ایفای نقش، بالاتر می‌رود.

۱. به همین دلیل امروز با آنکه خانواده برخی از جنبه‌های سنتی خود را از دست داده، ولی باز هم یک واحد حیاتی و کاملاً متخصص است. (میشل، ۱۳۵۴، ص ۶۶)

۲-۲. تطبیق نظریات پارسونز درباره خانواده با دستگاه فکری جامعه‌شناختی او

حال نوبت آن است که در نگاهی تطبیقی و تحلیلی، ربط میان نظریات پارسونز درباره خانواده (و به طور خاص خانواده هسته‌ای) را با دستگاه فکری و پیش‌زمینه‌های نظری و همچنین گزاره‌های علمی او - در جامعه‌شناسی - جست‌وجو و بررسی نماییم.^۱

نظریه نظام کنش پارسونز،^۲ در همه ساحت‌های مورد بررسی او در جامعه تأثیر خود را نشان می‌دهد. یکی از این ساحت‌ها، خرده‌نظام خانواده است. پارسونز، برای مطالعه خانواده ارزش زیادی قایل است. مهم‌ترین دلایل این مسئله را در همین نگاه نظامی او می‌توان جست‌وجو کرد.

در اندیشه پارسونز، حفظ نظم و ادامه بقای اجتماعی جامعه، اصل اساسی و حیاتی است. شاید بتوان گفت تمام تلاش نظری وی در طرح نظریه نظام‌ها، به همین منظور صورت پذیرفته است. از سوی دیگر، می‌توان به این امر اعتقاد پیدا کرد که طرح مسئله اعتدال در نظریه نظام وی، حاکی از رویکرد محافظه‌کارانه او در عرصه حیات

۱. مهم‌ترین پیش‌زمینه‌های علمی نظریه‌پردازی‌های پارسونز عبارتند از زیست‌شناسی، اقتصاد به‌ویژه اقتصاد نهادی، علوم سیاسی، روانکاوی، و مردم‌شناسی. همچنین، کارکردگرایی ساختاری (در این نظریه، کارکردها در زمینه‌های ساختی متفاوت مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرند)، به عنوان مکتب جامعه‌شناختی پارسونز و نظریه کلان جامعه‌شناختی او، یعنی نظریه نظام کنش نیز در ایده‌پردازی‌های او در باب خانواده نقشی اساسا داشته است.

۲. بر اساس این نظریه، هر نظام از اجزا و یا خرده‌نظام‌هایی تشکیل یافته که در مجموع کارکرد اصلی آنها، حفظ و بقای نظام و نظم آن است. «سرآغاز تمامی نظریه پارسونز که در عین حال، آن را در چارچوبی بسیار وسیع مطرح می‌کند، مفهوم کنش اجتماعی است.» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۵۶) از نظر وی، کنش اجتماعی، گزینش ارادی افراد برای رسیدن به اهدافشان است. در کنش متقابل بین ego (خود) و alter (دیگری)، جهت‌گیری‌ها بر اساس برداشت شخص از انتظارات دیگری است. (پارسونز و شیلز، ۱۹۵۲، ص ۱۰۵).

اجتماعی است. در حقیقت - همان‌طور که برخی از منتقدان او نیز معتقدند - پارسونز نسبت به شرایط اجتماعی و اوضاع سیاسی موجود در دوران خویش - بخصوص در آمریکا - موضع‌گیری مثبت داشته، آن را می‌پذیرد. (همان، ص ۸۵) حتی اگر مثل‌گی روشه این انتقاد را وارد ندانیم (همان)، به دلیل دسترسی به شواهد دیگر (از جمله تلاش پارسونز برای ارائه الگویی از خانواده که با شرایط عصر جدید - در جامعه مدرن - سازگاری داشته باشد)، اصل مسئله قبول وضع موجود از سوی وی را می‌پذیریم. بنابراین، پارسونز قصد دارد که از حیث تئوریک، مسئله نظم در جامعه مدرن را حل نماید. در این نظام که کنشگر با شرایط تازه‌ای از حیث فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی روبه‌رو است، مسلماً در تمام خرده‌نظام‌ها از حیث ساخت، کارکرد (از نظر شیوه اعمال کارکردها و یا اصل کارکرد در خرده‌نظام‌ها) و فرایندهای درون نظامی، باید تغییراتی متناسب با اوضاع جدید، رخ دهد.

یکی از خرده‌نظام‌هایی که در شرایط جدید، ملزم به تغییر در نظام و روابط خود می‌گردد، خانواده است. نظام خانوادگی باید به گونه‌ای ترسیم گردد که بتواند در نگاهی کلان، نقش خود را به عنوان یک خرده‌نظام، در نظم و انسجام اجتماعی به خوبی ایفا نماید. در جامعه جدید که در اثر ترقی تکنولوژیک و پیشرفت صنعتی و در نتیجه تغییر الگوی اقتصادی، اشتغال و تأمین معاش، معنای جدیدی پیدا کرده است، خانواده به عنوان پایگاه تولید نسل، می‌باید ساختار و کارکردهایی را اتخاذ نماید که با این شرایط جدید همخوانی داشته باشد. به همین دلیل، نیز ساختار خانواده از حالت گسترده به شکل هسته‌ای تبدیل شده، کارکردهای ویژه نظام خانوادگی و همچنین اعضای آن نیز تغییر یافته است.

در این شکل جدید، خانواده دیگر نقش تولیدی نداشته، صرفاً به یک واحد مصرفی تبدیل می‌گردد. مسلماً به خاطر مؤلفه‌های خاص جامعه مدرن (به عنوان نظام کل)، وضع غیر از این هم نمی‌تواند باشد؛ زیرا در شرایط جدید، به دلیل توسعه تکنولوژی و صنعت و در نتیجه، پیچیده‌تر شدن مناسبات زندگی بشری، نیازهای جدیدی برای افراد تعریف می‌شود که برآوردن آن در محیط خانواده به هیچ وجه میسر نیست. همین خود موجب روی آوردن بسیاری از افراد به ایجاد مشاغل و یا

شرکت در نهادهای صنعتی، تولیدی و یا خدماتی می‌گردد. این مسئله نیز در جای خود، نیاز به بسیاری از مؤسسات خدمات درمانی، تأمین اجتماعی، بیمه و حتی مراکز آموزشی و خدماتی مثل خانه‌های سالمندان (که به منظور تسهیل در امور شاغلانی که والدین پیر آنها بخشی از وقتشان را در خانه می‌گیرند، تأسیس می‌شوند)، را به وجود می‌آورد.

بنابراین، می‌بینیم که خانواده برای بقا نیازمند آن است که از درآمد حاصل از اشتغال دست کم یکی از اعضایش، امرار معاش نماید (و نیازهایش را برآورد). همین، خانواده را به یک واحد مصرفی مبدل می‌سازد. از سوی دیگر، همان‌گونه که گفته شد، حداقل یکی از اعضا ملزم به اشتغال در بیرون از خانه است؛ و از آن‌رو که پارسونز معتقد است به منظور حفظ نظام، هر عضو باید نقشی را بر عهده گیرد که متناسب با اوست، این نقش - یعنی اشتغال به منظور نان‌آوری برای خانواده - را بر عهده مرد می‌گذارد.

از همین جا به بعد است که مسئله تفکیک نقش‌ها در خانواده، در دیدگاه پارسونز، مطرح می‌شود. او با بهره‌گیری از اندیشه‌های روان‌کاوانه فروید، تحقیقات تجربی بیلز و هم‌چنین مطالعات قوم‌شناسی (و میان فرهنگی) افرادی همچون بال و زلدیج، به این نتیجه می‌رسد که بهترین الگوی تقسیم نقش‌ها در خانواده، تقسیم آن بر اساس الگوی ابزاری - ابرازی بین زن و مرد است. بر اساس یافته‌های روانکاوانه فروید - که پارسونز آنها را مورد استفاده قرار می‌دهد - رشد جنسی و روانی پسر و دختر کاملاً متفاوت بوده، در همین مسیر، مردانگی و زنانگی در آنها به عنوان صفات بیولوژیک شکل می‌گیرد. همین امر موجب آن می‌شود که برخی از تمایزات طبیعی بین زن و مرد به وجود آید. این تمایزات، هر یک از زن و مرد را مهبای ایفای نقش‌های ویژه مربوط به جنس خود می‌کند. همین مسئله در مطالعات بیلز به نحو دیگری وجود داشت. وی معتقد بود که در خانواده یک رهبر مسلط وجود دارد که به ایفای نقش ابزاری - از جمله اشتغال بیرون از منزل - می‌پردازد و یک رهبر نیمه مسلط که به ایفای نقش‌های ابزاری مشغول می‌شود (البته پارسونز از اصطلاح رهبر نیمه مسلط استفاده نکرد.) از نظر بیلز و پارسونز، زنان به دلیل همان ویژگی‌های طبیعی‌شان،

موجوداتی مهربان، احساساتی و مطیع‌اند و همین، آنها را مہیای ایفای نقش‌های ابرازی می‌نماید. از سوی دیگر، مردان به دلیل پرخاشگری و خلاقیتشان، باید نقش‌های ابرازی را ایفا نمایند. (به نقل از: بستان، ۱۳۸۳، ص ۱۴۰) از نظر پارسونز، مطالعات قوم‌شناسی هم، عقاید وی را در این رابطه تأیید می‌نمود (از ۵۶ جامعه آماری مورد مطالعه زلدیج، ۴۶ مورد آن بر اساس تفکیک نقش‌ها، استوار بودند). (میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۳)

البته مسئله قشربندی کارکردی نیز که از نظریات مورد قبول کارکردگرایان ساختاری - از جمله پارسونز - بود، تأییدی بر صحت ایده پارسونز نسبت به لزوم تفکیک نقش‌ها در خانواده به حساب می‌آید. به علاوه، مقوله تخصصی شدن که در همه عرصه‌های مدرن حیات بشری و از جمله در خانواده مورد نظر پارسونز، وجود دارد، مؤید دیگری بر این نظریه اوست. این مسئله (یعنی تخصصی شدن)، در خانواده موجب آن می‌شود که هر کس به‌ناچار - به خاطر تخصصی شدن همه حوزه‌های مربوط به زندگی - و به منظور بقای نظام، نقش خاصی را در آن برعهده گیرد. پس همان‌گونه که روشن شد، مسئله شکل‌گیری خانواده هسته‌ای با این ساختار خاص و کارکردهای ویژه اعضایش، همچنین نظریه تقسیم جنسیتی کار و نقش آن در خانواده، ریشه در اصول و مبانی تئوریک اندیشه پارسونز دارد (که در ادامه بیشتر روشن می‌گردد).

پارسونز، همچنین، نگاه ویژه‌ای به مسئله شغل دارد. از نظر او، فردی که طی مراحل رشد و جامعه‌پذیری، مهارت‌های علمی و عملی مورد نیاز برای احراز یک شغل خاص را کسب کرده و آنگاه وارد عرصه اشتغال می‌شود، علاوه بر کسب سود شخصی، نیازمند احساس رضایت در خود و کارفرما، مشتری و یا ارباب‌رجوع است. به همین دلیل، این فرد باید اخلاق کاری را آموخته و با رسالت خویش آشنا باشد، تا بتواند به ارائه محصول و یا خدمتی متعهدانه نایل آمده و در نتیجه، به ایجاد رضایت خاطر در طرفین ارتباط شغلی، دست یابد. درست به همین منظور، فرد باید با این‌گونه ارزش‌ها و اصول جدید - برای اجرای در نظام رسمی اجتماع - آشنا شده و همچنین به صورتی مناسب با این شرایط تربیت گردد.

البته وی اساساً معتقد است که شرایط زندگی مدرن، هنجارها، ارزش‌ها و گزاره‌های اخلاقی جدیدی را به ارمغان آورده است و در نتیجه، فرد برای ورود به اجتماع و حتی به منظور احراز مناصب و نقش‌های خانوادگی، باید با این بایدها و نبایدها و خوب‌ها و بد‌های جدید آشنا گردد. همین، خود نیاز ورود فرد به عرصه‌های اجتماع و در معنای خاص آن، به مراکز آموزشی؛ و در نتیجه، کسب داده‌های تجربی و علمی مورد نیاز برای دستیابی به این هنجارها و ارزش‌های جدید را روشن می‌سازد. بنابراین، خانواده‌ها مجبور و ملزم‌اند شرایط را به گونه‌ای فراهم آورند که فرزندان‌شان برای تحصیل این امور، با جامعه علمی، آموزشی و فرهنگی اطراف خویش (و بیرون از خانواده)، در ارتباطی نزدیک قرار گیرند.

یکی از ارزش‌های نظام مدرن که پارسونز به آن معتقد است و به علاوه، می‌توان آن را به طور خاص از جمله دستاوردها و همچنین یکی از لوازم نظام شغلی جدید دانست، آزادی در تمام اشکال آن است. فرد انسانی کاملاً آزاد است که شغل مورد علاقه خود را انتخاب نماید. البته شغل باید متناسب با نیازهای جامعه و استعدادهای فرد باشد و شاید همین، اندکی آن آزادی را مقید سازد. یکی از نکاتی که آزادی فرد را در انتخاب شغل تضمین می‌نماید، خاصیت نومکان بودن و تحرک جغرافیایی داشتن خانواده‌های جدید (هسته‌ای) است. این امر موجب می‌شود که فرد به دور از تعلقات خویشاوندی و بومی، دست به انتخاب شغل بزند؛ زیرا در این صورت، خانواده‌های جهت‌یاب هیچ فرصت شغلی را به دلایلی نظیر دور بودن محل آن از مکان زندگی، از دست نمی‌دهند. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی همچنین به دلیل لزوم اجرای اصل آزادی در همسرگزینی فرزندان در خانواده‌های جهت‌یاب، هر فرد یا کسی ازدواج می‌نماید که خودش او را انتخاب کرده است و در نتیجه، هم زن و هم مرد، در هنگام ازدواج و تشکیل خانواده، به شرایط و ویژگی‌های یکدیگر - دست کم فی‌الجمله - آگاهند. در این شرایط، اگر مرد بخواهد شغلی را انتخاب نموده و یا دست به تغییر شغل بزند، با آمادگی و پذیرش همسرش - نسبت به این مسئله - مواجه می‌گردد (چون همسر، ظرفیت‌های بالقوه و شرایط - مثلاً - مالی او را از قبل می‌دانسته است).

از سوی دیگر، پارسونز پس از آنکه نقش‌های ابزاری را به مرد و نقش‌های ابرازی را به زن می‌سپارد، هر یک از آنها را از دخالت در حوزه کارکردی دیگری نهی می‌نماید. اساساً وی معتقد است که همین عدم دخالت زن و مرد در وظایف یکدیگر موجب آن می‌شود که نظام اشتغال از دخالت‌های نابجای ارزش‌های خانوادگی به دور باشد و همچنین در چنین شرایطی «ارزش‌های کار، خوشبختی و همبستگی خانوادگی را بر هم نمی‌زند.» (میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۱) بنابراین، با واگذاری مسئله نان‌آوری به مرد، زن از دخالت در آن ممنوع شده است. به همین دلیل، در مورد نحوه تأمین معاش خانواده هم، مرد تصمیم‌گیرنده است (پس باز هم به همان نتیجه می‌رسیم؛ یعنی آزادی فرد در انتخاب شغل)؛ اگر این نکته را بر برداشت پارسونز از طبیعت مطیع زنانه اضافه نماییم، مسئله روشن‌تر می‌گردد.

آزادی فرزندان در خانواده از دیگر نکاتی است که نگاه خاص پارسونز به خانواده و مسئله آزادی، آن را ایجاب می‌نماید. همان‌گونه که گفته شد، پارسونز معتقد است که فرزندان در خانواده باید از آزادی قابل توجهی بهره‌مند باشند تا بتوانند استعدادهای خویش را شکوفا نمایند و در حقیقت، خود را برای کسب موقعیت‌های شغلی در آینده آماده سازند.

مسئله دیگر آن است که به منظور آماده‌شدن فرزند برای ایفای نقش در اجتماع، چه به صورت تشکیل خانواده، چه به شکل احراز مناصب اجتماعی - و از جمله شغل - خانواده کارکرد جامعه‌پذیر نمودن او را بر عهده دارد. و البته در فرایند جامعه‌پذیر نمودن فرزند، نهادهای دیگر مثل مدرسه، نیز نقش دارند. اما دست کم بر این مسئله اتفاق نظر وجود دارد که «اجتماعی شدن فرد از خانواده شروع می‌شود.» (مک کلانگ لی و همکاران، ۱۳۷۲، ص ۳۳۵) اهمیت این کارکرد خانواده وقتی روشن می‌گردد که ما می‌بینیم از دیدگاه پارسونز افراد انسانی باید به گونه‌ای تربیت شوند که اصل را اجتماع و حفظ آن دانسته، کارکردهای متناسب با این آرمان و هدف مشترک را - با تمام وجود و با انگیزه کافی - بر عهده گیرند.

از نظر پارسونز، شخصیت انسان،^۱ «از همان آغاز زندگی و در تمام طول هستی‌اش به طور عمده، در مناسباتش با محیط اجتماعی - فرهنگی معین، ساخت پذیرفته و تغییر می‌کند.» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۱۷۷) در اندیشه پارسونزی، این تغییرات؛ دست‌کم تا رسیدن فرد به سنین جوانی، که به واسطه دخالت خانواده و دیگر نهادهای جامعه‌پذیری، سرعت یافته، در مسیر صحیح هدایت می‌شوند، در مجموع جامعه‌پذیری را در فرد به وجود می‌آورند.

پارسونز، «در چارچوب مدل فرویدی، فرایند جامعه‌پذیری را شرح و بسط می‌دهد.» (همان، ص ۱۷۸) البته در عین حال، او مدعی است که در این مسیر، الگوی فرویدی را به شکل بسنده‌ای تصحیح نموده است. وی چهار مرحله برای جامعه‌پذیری کودک تصویر می‌نماید. مرحله اول، وابستگی دهانی کودک به مادر است. در این مرحله، کودک و مادر در وضعیت همانندی به سر می‌برند. روابط کودک با مادرش، از راه دهان بسیار پررنگ و عمده است. در این دوره، مادر نقش تیمارگر را برای فرزند ایفا نموده، همه مراقبت‌هایی را که کودک نیاز دارد، تأمین می‌کند. دلبستگی عاشقانه، دومین مرحله است. در این مرحله، کودک کم‌کم می‌فهمد که موجودیتی جداگانه از مادر و یا والدینش دارد. رابطه کودک با مادر، دیگر یک‌طرفه نیست. در حقیقت، فرزند در این مرحله «دو جانبه بودن کنش متقابل میان کنشگران را در نقش‌های متکامل یاد می‌گیرد.» (همان، ص ۱۸۲) مادر در اینجا دیگر تیمارگر کودک نیست، بلکه رابطه او با کودک به دلبستگی عاطفی و عاشقانه مبدل می‌گردد. فرزند در این مرحله و در کنش متقابل با مادر دچار خودشیفتگی می‌شود.

۱. از نظر پارسونز، شخصیت، یا به تعبیر بهتر، «نظام شخصیتی، متمایزکننده زندگی اجتماعی در سطح فردی است.» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۳، ص ۵۳). او در اثر مشهور خود، نظام اجتماعی، این مفهوم را تنها برای تحلیل نقش اجتماعی افراد به کار می‌گیرد و به خود واقعی افراد کاری ندارد. (توسلی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۹)

در حقیقت، کودک عشقی را که درون مادر نسبت به خودش می‌بیند به صورت علاقه به خودش، منعکس می‌کند.

سومین مرحله، فهم نظام نقش‌های خانوادگی است. کودک در این مرحله پس از عبور از مرحله ادیبی، چهار نقش متفاوت را در خانواده شناسایی می‌کند. این نقش‌ها عبارتند از: زنی، مردی، والد بودن، فرزند بودن. وی در این مرحله می‌فهمد که بر اساس دو صفت سلسله مراتب پایگاه‌های اجتماعی و جنسیت، این تفکیک‌ها در نقش اعضای خانواده به وجود آمده است. در این مرحله، کودک نقش‌های وابسته به جنس خود را کشف می‌نماید. «این یادگیری از راه همانندسازی با والدین همان جنس و نیز از راه یادگیری انتظارات نقش والدین و بزرگسالان دیگر صورت می‌گیرد.» (همان، ص ۱۸۳) به نظر پارسونز، مرحله ادیبی در رشد کودک، فقط در جامعه مدرن معنا پیدا می‌کند؛ زیرا در این جامعه پدر به دلیل اشتغالات بیرون از منزل، زمان کمتری را در خانه حضور دارد و همین موجب می‌شود تا پسر بچه در تشخیص جنسیت و نقش‌های جنسی خود دچار بحران شود. پس از آنکه فرزند، در این مرحله، نقش‌های متفاوت را در نظام خانوادگی فهمید، در گروه‌هایی مثل مدرسه و همسالان شرکت می‌نماید و همین نقطه آغاز تشخیص هویت اجتماعی اوست. او از اینجا به بعد درک می‌کند که فرد در خانه با فرد در اجتماع یکی نیست.

اما آخرین مرحله، بلوغ است. در این مرحله، فرزند، که حالا به سن نوجوانی رسیده است، مراحل نهایی جامعه‌پذیری را سپری می‌نماید. در این دوران، نوجوان، بین گرایش‌های مربوط به گروه هم‌جنسان در مدرسه یا در میان دوستان، و تمایلات جنسی (نسبت به جنس مخالف) و همچنین وابستگی‌های خانوادگی، سردرگم است. اما کم‌کم درمی‌یابد که باید برای جامعه خارج از خانواده، اهمیت بیشتری قایل باشد (تا بتواند به زندگی خویش در معنای عام آن، ادامه دهد).

از آن‌رو که پارسونز، ادامه حیات نظام کل - جامعه - را جز با وجود و حضور افراد انسانی که محقق شدن اهداف کلان جامعه را در اولویت فکری و عملی خویش قرار داده باشند، میسر نمی‌داند، روند جامعه‌پذیری را بسیار بااهمیت ارزیابی می‌نماید. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که پارسونز شرح متفاوتی از اجتماعی

شدن ارائه می‌دهد که در آن، هم فرد و تمایلات وی مورد توجه قرار می‌گیرد و هم ارزش‌ها و هنجارهای مربوط به نظام. اساساً از نظر وی، در روند جامعه‌پذیری، ما فرد بودن را یاد می‌گیریم ولی به صورتی منطبق بر بایدهای نظام اجتماعی. به همین دلیل، ارزش‌ها و آزادی‌های فردی هرگز شخص را به هرج و مرج‌سازی در جامعه سوق نمی‌دهد.

از سوی دیگر، دقیقاً به همین علت، یعنی حفظ و بقای جامعه است که پارسونز کارکرد بعدی خانواده را استقرار شخصیت بزرگسال می‌داند. فرد، باید در خانواده از حمایت‌های عاطفی و روانی کافی برخوردار باشد تا بتواند با شخصیتی مستقر و تثبیت‌شده در جامعه حضور یابد و به ایفای نقش‌های خود در جامعه و یا نسبت به جامعه - حتی در خانه - بپردازد.

از نظر پارسونز، در خانواده همواره باید وظایف تفکیک‌شده افراد، از سوی آنها انجام شود. البته او شرایط استثنایی و بحرانی را نیز برای اعضای خانواده تصور می‌نماید و در آن شرایط، نگاهی متفاوت به انجام وظایف از سوی آنها دارد. تبیینی که او از نقش بیمار^۱ ارائه می‌دهد، مصداقی بر همین نگاه پارسونز به انجام وظایف در شرایط خاص است. در دیدگاه او، بیماری فقط یک مسئله زیست‌شناختی نیست، بلکه از نظر اجتماعی هم قابل بررسی است. بیمار، امکان حضور در محل کار خود را ندارد و به همین جهت، مؤسسه یا بنگاه کاری وی دچار مشکل خواهد شد. همچنین، به پزشک مراجعه نموده، نظام خدمات درمانی در یک سو متکی به او می‌گردد. به عقیده وی، کناره‌گیری بیمار از نقش‌ها و وظایفش، مثلاً در خانواده، کاملاً موجه است. (هلتن، ۱۳۷۹، ص ۱۶۱) این دقیقاً همان جایی است که فرد می‌تواند نقش ویژه‌اش در خانواده را انجام ندهد. البته این شخص موظف است که برای بهبودی تلاش نماید تا دوباره به شرایط عادی برگشته، بتواند وظایف خویش را مجدداً بر عهده گیرد. در این راه، یعنی در مسیر بهبودی، سایر افراد خانواده و دیگر اعضای جامعه هم باید به

1. Sick role.

او کمک نمایند؛ چون اساساً او خودش مسئول وضعی که در آن واقع شده نیست. به علاوه، از همین جا ضرورت وجود نظام‌های حمایتی و تأمینی (مثل بیمارستان و یا نهاد بیمه) برای اعضای خانواده، در جامعه، مشخص می‌گردد. در این رابطه، می‌توان زن باردار و یا شیرده را هم مشمول بهره‌مندی از همین شرایط و حمایت‌ها دانست. تأکید پارسونز بر اینکه بیماری نوعی انحراف است، پس باید حل شود، نشانگر آن است که از نظر وی، عدم حضور یک فرد در نقش خود در نظام کل، دست‌کم عملکرد بخشی از آن را نامتعادل و نامناسب می‌سازد. پس به منظور تصحیح مجدد این عملکرد، لازم است فرد با اقدامات حمایتی که از او صورت می‌گیرد، به وضع عادی و در نتیجه، تصدی دوباره نقش خود، بازگردد. البته این مسئله درباره کسانی که بیماری مسری، مزمن و یا روانی دارند، صدق نمی‌کند، بلکه در آن موارد برای حفظ سلامت جامعه، لازم است این افراد، حتی مدت بیشتری را از نظام خارج باشند. همین نکته حاکی از اهمیت ویژه پارسونز نسبت به مسئله حفظ و بقای نظام کل است و اینکه حتی مصالح فردی هم نباید سلامت و بقای جامعه را تهدید نماید.

بنابراین، چنان‌که روشن شد، اهمیت خاصی که پارسونز برای نظام به معنای عام خود و جامعه در معنای دقیق‌تر آن، و همچنین حفظ انسجام و نظم در آن قایل است، منجر به ایجاد و صدور گزاره‌های بسیاری درباره خانواده، از سوی او شده است. در بررسی جزئی‌تر نظام کنش نیز موارد زیادی از این دست را می‌توان یافت که در ادامه به آنها اشاره می‌شود. از نظر پارسونز، هر نظامی باید دارای سه عنصر اصلی باشد: کارکرد، ساخت و فرایند کنشی.

۱-۲-۲. مسئله کارکردها

بنا به تعریف پارسونز، «کارکرد یک نظام زنده با مجموعه فعالیت‌هایی متناظر است که نیاز یا نیازهای نظام را به عنوان نظام برآورده می‌کنند.» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۷۲) وی به چهار کارکرد اساسی برای نظام معتقد بوده، آنها را به عنوان ابعاد نظام کنش معرفی می‌نماید. (روشه، ۱۳۷۶، ص ۷۶-۷۸ / هلتن، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵)

اولین کارکرد، سازگاری و به معنای استفاده یک نظام کنش از منابع و یا مواد اولیه تولیدی در درون نظام یا بیرون از آن، و در عوض تولید فرآورده‌هایی با استفاده

از آن منابع و داده‌هاست. سازگاری در نظام خانواده، به وسیله تفکیک نقش‌ها محقق می‌شود. مرد با عهده‌دار بودن نقش تأمین معاش، و زن با تصدی نقش حمایت و مراقبت از فرزندان، بدون دخالت در وظایف یکدیگر، بنای سازگاری در نظام خانواده را می‌گذارند. هدف‌گزینی یا دست‌یابی به هدف‌ها، دومین کارکرد و به معنای بهره‌گیری سیاسی از منابع به منظور رسیدن به اهداف است. خانواده از منابع مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهره می‌گیرد تا به اهداف خرد و کلان خویش دست یابد و بدین ترتیب، بقای جامعه را تضمین نماید. یکپارچگی و هم‌بستگی، به معنای مراقبت از کجروی در کنش‌ها، و سومین کارکرد نظام از نظر پارسونز است. یکپارچگی در خانواده به واسطه اعمال نظارت از سوی مرد، محقق می‌گردد. این نظارت جلوی کجروی‌های اعضا را در کنش‌هایشان می‌گیرد. علت آنکه پارسونز مرد را متصدی این کنترل و نظارت در خانواده می‌داند، در مدل سبیرنتیکی که وی ارائه می‌دهد قابل جست‌وجو است.

در نتیجه نظام سبیرنتیکی که از سوی پارسونز، در مورد نظام‌های مختلف کنش (از جمله خانواده)، مطرح می‌گردد، «در هر نظام کنش، یک‌سری نظارت‌های پی در پی و تجمعی و با نظم سلسله مراتبی برقرار است.» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳) اجزای پراطلاع‌تر در مرتبه بالای این سلسله مراتب - یعنی به عنوان عامل نظارت - قرار دارند و بقیه اعضا (یعنی اجزای پراانرژی‌تر) در ردیف پایین‌تر - یعنی مورد نظارت - هستند. در خانواده، پدر (مرد) به دلیل حضور بیشتر در خارج از منزل و ارتباط با گروه‌ها و نهادهای مختلف اجتماعی، پراطلاع‌ترین عضو نظام است. به همین دلیل نیز پارسونز، وظیفه کنترل و نظارت بر اعمال، کنش‌ها و انجام وظایف اعضای خانواده را بر عهده پدر می‌داند. همین مسئله، علاوه بر ویژگی‌های برتر بیولوژیکی مرد - از لحاظ قدرت جسمانی و روحی - و همچنین لزوم عهده‌داری نقش رهبری در خانواده از سوی او، سلسله مراتب توزیع قدرت و نیز محور قدرت را در خانواده از دیدگاه پارسونز روشن می‌سازد.

به علاوه، مرد باید به واسطه اعمال قدرت، انسجام و نظم خانواده را حفظ نماید؛ پس اگر نسبت به موردی اطلاعی می‌دهد و یا تصحیح موردی را خواستار می‌شود،

لازم است پیگیر حسن انجام آن و در نتیجه، تأثیر آن بر تعدیل نظام باشد. بنابراین، نظارت او صرفاً استطلاعی نیست، بلکه حتماً نظارت او باید در نظام اعمال و پیگیری شود؛ چون اطلاع دادن صرفاً ابزاری است برای حفظ و بقای نظام و برگرداندن نظم و انسجام به آن. همچنین از آن رو که مرد نان‌آور است، ابزار ضمانت اجرای نظارت را نیز داراست.

آخرین کارکرد، حفظ الگوهای نهفته - فرهنگی - یعنی تأمین انگیزه لازم برای کنش‌های اجتماعی از طریق توزیع انرژی موجود در گنجینه‌های فرهنگی نهفته هر جامعه است. الگوهای فرهنگی، از طریق پدر و مادر - در مراحل اولیه جامعه‌پذیری - و گروه‌های خارج از خانه (یعنی مدرسه، گروه‌های هم‌سالان و دوستان) - در مراحل بعدی اجتماعی شدن - به فرزندان منتقل می‌گردد.

۲-۲-۲. مسئله متغیرهای ساختی

ساخت از نظر پارسونز، به معنای چینش سازمانی است. به اعتقاد وی، در نظام کنش، متغیرهای ساختی موجب آن می‌شوند که نظام دارای ساخت و آرایش نظام‌مند گردد. کنشگر، با انتخاب یکی از دو سوی هر یک از متغیرهای ساختی، ارتباطات خود با سایرین را شکل داده، نظام کنش خویش را می‌سازد. این متغیرهای ساختی از نظر پارسونز عبارتند از: عام‌گرایی در مقابل خاص‌گرایی؛ قضاوت بر مبنای ایفا در مقابل قضاوت بر اساس انتساب؛ واکنش‌های عاطفی در مقابل بی‌طرفی؛ و انتخاب روابط اجتماعی خاص در مقابل گزینش روابط اجتماعی به طور عام. (هلتن، ۱۳۷۹، ص ۱۵۷ / روشه، ۱۳۷۶، ص ۷۰-۷۲)

۲-۲-۲-۱. در مرحله سوم از مراحل جامعه‌پذیری، پس از آنکه کودک فرق بین نقش‌های مختلف در خانواده را می‌فهمد، «با هنجارهای عام‌گرایی و ویژگی، که در نقش پدری نمادی شده، و هنجارهای خاص‌گرایی و پخش، که به نقش مادری وابسته‌اند، آشنا می‌شود.» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳) این سرآغاز تشخیص کودک نسبت به امکان قضاوت‌های عام‌گروانه و یا خاص‌گروانه، درباره اشخاص و یا پدیده‌های پیرامونش است. البته کودک در خانواده و در مراحل بعدی جامعه‌پذیری، در اجتماع، با معیارهای قضاوت - از نوع عام‌گروانه و یا خاص‌گروانه - آشنا می‌شود.

۲-۲-۲-۲. طی روند جامعه‌پذیری، فرزند می‌آموزد که باید هر چه بیشتر از خانواده جدا شده، به اجتماع بپیوندد (در اینجا منظور، جنبه صرفاً عاطفی این مسئله نیست). به همین دلیل، او می‌فهمد در جامعه جدید (مدرن)، ارزش افراد به ارتباطات انتسابی و وراثتی آنها نیست، بلکه این مسئله به تلاش آنان برای ایفای نقش‌های اجتماعی بستگی دارد و به عبارتی، بسته به میزان لیاقتی که آنها از خود نشان می‌دهند، در موردشان داوری ارزشی می‌شود.

۲-۲-۲-۳. در همان روند جامعه‌پذیری - چنان‌که گفته شد - فرد در جامعه مدرن، بی‌طرفی را می‌آموزد. اساساً از نظر پارسونز، خانواده‌های هسته‌ای، به دلیل آنکه از همان ابتدا، این بی‌طرفی را به طور قهری و طبیعی ایجاد می‌نمایند، روند جامعه‌پذیری را - دست‌کم در این بخش - سرعت می‌بخشند.

از نظر پارسونز و به طور کلی از نظر کارکردگرایان ساختاری، «عاطفه‌گرایی اگر از حد خود خارج شود، تهدیدی برای نظام اجتماعی به شمار می‌آید.» (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۱۳۰) البته تعیین دقیق مرز میان مواضع و مواقعی که در آنها عاطفه‌ورزی ضروری است با مواضعی که عاطفه‌ورزی در آنها خطرناک و مضر به حساب می‌آید، کار دشواری است؛ اما دست‌کم در برخی مواضع می‌توان این مسئله را به راحتی تشخیص داد. مثلاً، «عشق و وفاداری خانوادگی برای تضمین جمعیت کافی، ضرورت دارند.» (همان) در مقابل، وابستگی عاطفی زیاد فرزندان به والدین، عامل مخل و مضر بر سر راه جامعه‌پذیری آنها به حساب آمده، در نهایت، جامعه را متضرر می‌سازد. بنابراین، همواره باید عاطفه‌ورزی در خانواده، کنترل گردد.

۲-۲-۲-۴. کودک و نوجوان در خانواده و سپس در اجتماع (به واسطه طی مسیر جامعه‌پذیری که از سوی خانواده، مدرسه و... محقق می‌گردد)، دامنه ارتباط کنشگران مختلف^۱ را با یکدیگر بر حسب نیازها و توقعاتی که آنها از هم دارند، می‌شناسد. به همین دلیل، بعدها می‌تواند انتخاب نماید که در هر شرایطی، چه رابطه‌ای را با نهادها

۱. از حیث کلی یا موردی بودن آن.

یا افراد مختلف داشته باشد. به علاوه، طی مراحل جامعه‌پذیری، کودک می‌آموزد که روابط عامش با اعضای به دلیل تغییر نیازهایش به آنها، تبدیل به روابط خاص و موردی می‌گردد. (مثلاً، رابطه‌ی عام و کلی کودک با مادر به رابطه‌ی محدود و خاصی با او مبدل می‌شود).

جامعه‌ی معاصر - با ویژگی‌های مدرن خود - مسیر فرد و خانواده را در انتخاب هر یک از متغیرهای ساختی متقابل مشخص می‌سازد. مدرنیته با تأکید بر عام‌گرایی (به جای خاص‌گرایی)، ایفای نقش (به جای انتساب)، خاصگی (به جای پخشیدگی) و بی‌طرفی (به جای پرعاطفگی)، باید‌های تازه‌ای را بر سر مسیر تربیتی فرزندان در خانواده قرار می‌دهد. این همان مسیری است که پارسونز در بیان روند ایدئال جامعه‌پذیری پیشنهاد می‌دهد.

۲-۲-۳. مسئله‌ی فرآیند در نظام کنش: منظور از فرایند، زنجیره‌ی بهم پیوسته‌ی کنش و واکنش است. در مسیر جامعه‌پذیری، فرزند می‌آموزد که تمام مناسبات دو سو به و اجتماعی او از طریق کنش متقابل با افراد انسانی دیگر صورت می‌پذیرد. در حقیقت او به این ترتیب، فرایندهای اجتماعی را که متشکل از کنش و واکنش‌های متقابل است، درک می‌کند. همچنین در همین روند جامعه‌پذیری است که فرد به تأثیر و نقش خود در حرکت نظام‌ها (بخصوص نظام کل) و رسیدن آنها به اهدافشان پی می‌برد. او می‌آموزد که به منظور رسیدن جامعه به اهداف کلان خود (مثل نظم) و همچنین تحقق برنامه‌های کوتاه‌مدت و خرد آن، باید به تحرک و پویایی نظامی جامعه کمک نماید؛ آن هم از طریق انجام کارکردها و نقش‌های ویژه‌ی خود در نظام‌های خرد و در خود جامعه.

۳. ملاحظات در اندیشه‌ی پارسونز نسبت به خانواده

۳-۱. پارسونز، برخلاف رسالت و سبک تعریف‌شده در جامعه‌شناسی، دست به توصیه می‌زند. گرچه توصیه‌های او لزوماً با لحن دستوری همراه نیستند، اما نتیجه‌ی تکرارها و تأکیدات، همچنین گزارش‌ها و نتیجه‌گیری‌های کلی او در زمینه‌ی خانواده و شکل خاص هسته‌ای آن، دست کم به التزام، توصیه به الگوی خاصی از زندگی است.

وقتی پارسونز، از تبدیل شدن الگوی خانواده به الگوی هسته‌ای خبر می‌دهد، خانواده‌های متفاوت از ضوابط خانواده هسته‌ای را ذیل موارد انحراف از نسخ تعریف می‌آورد و در حقیقت، با دخالت‌دادن این الگوها در نظریه‌پردازی‌های خود، به قضاوت در مورد آنها می‌پردازد. وی این خانواده‌ها را سازگار با شرایط جامعه مدرن - که مورد قبول اوست - نمی‌داند. پس در حقیقت، از نظر او خانواده باید این‌گونه (هسته‌ای) باشد تا در روند مدرنیزاسیون مشکلی ایجاد نشود. اصل بر حفظ نظام مدرن است و خانواده باید خود را با آن وفق دهد.

در جای دیگر، پارسونز، انفصال فرد از خانواده پدر و مادری خود را نتیجه طبیعی و البته مثبت شکل هسته‌ای خانواده می‌داند. از نظر او، روابط عاطفی زن و مرد آن‌قدر متمرکز در خانواده است که حتی اگر رفت و آمدی نیز با سایر خویشاوندان خود دارند، بیشتر جنبه رسمی و تشریفاتی دارد. (میشل، ۱۳۵۴، ص ۶۹) فرزندان هم می‌آموزند که با اجداد خود رابطه‌ای رسمی و به دور از دلبستگی‌های شدید عاطفی داشته باشند.

به طور کلی، پارسونز قرائتی تند و اغراق‌شده و گاهی به دور از واقعیت ارائه می‌دهد. او همواره به این نکته پای می‌فشارد که این شکل از خانواده با این ویژگی‌ها، «پاسخگوی مقتضیات جدید اجتماع صنعتی است.» (همان، ص ۷۰) «هولتون و ترنر بر این نظرند که نمایان‌ترین جنبه کار پارسونز ارائه نظریه‌ای درباره مدرنیته است که بر ارزش‌هایی تأکید می‌گذارد که ما باید بپذیریم تا مدرنیته به جریان افتد.» (کرایب، ۱۳۸۵، ص ۸۱) به طور کلی، می‌توان گفت پارسونز مدرنیته را بدون انتقاد می‌پذیرد. (همان، ص ۸۴) شاید بتوان علت را در تعهد پارسونز به نظام سیاسی - اقتصادی آمریکا دانست که در اثر به قدرت و مقام رسیدن او در این نظام ایجاد شده است. اساساً «پارسونز را باید به عنوان نظریه‌پرداز جوامع سرمایه‌داری مدرن بازخوانی کرد.» (همان، ص ۸۲) شاید یکی از علت‌های بازگشت جامعه‌شناسان جوان آمریکایی به نظرات او، همین تعهد او به نظام آمریکایی است.

یکی دیگر از علل پافشاری شدید پارسونز بر الگوی هسته‌ای را می‌توان در تحلیل آلکس کالینیکوس (۱۳۸۵) جست‌وجو کرد. وی معتقد است پارسونز در آثار خود به

جای تدوین جامعه‌شناسی، به تولید ایدئولوژی می‌پردازد؛ «پس چندان جای شگفتی نیست که جامعه‌شناسی پارسونزی چارچوبی مفهومی فراهم می‌آورد که بر پایه آن، نظریه‌پردازان آمریکایی مدرنیزاسیون می‌کوشند کشورهای تازه‌استقلال‌یافته را ترغیب کنند که الگوی غربی توسعه را بپذیرند.» (کالینیکوس، ۱۳۸۵، ص ۴۳۰)

البته اساساً «تحلیل کارکردی ویژگی‌هایی را به جامعه نسبت می‌دهد که فاقد آنهاست» (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۷۵۰) «الگوی پارسونز از زندگی اجتماعی ... چشم‌اندازی از یک جامعه کاملاً خوب یا کاملاً بد، دنیایی متوازن، [را ارائه می‌دهد که گویی] عاری از مفهوم تاریخ و بدون هرگونه منبع تغییر در درون جامعه [است]» (کرایب، ۱۳۸۵، ص ۶۶)؛ «این نظریه دارای یکسونگری محافظه کارانه ذاتی است.» (همان)

یکی از اشکالاتی که بر نظریه پارسونز وارد دانسته‌اند، انتقادی است که در اساس متوجه کارکردگرایان، بخصوص کارکردگرایان ساختاری است. گفته شده است که آنان به عللی مثل تشبیه نظام اجتماعی به ارگان زیستی، جنبه‌های تضاد و تغییر در جامعه را نادیده می‌گیرند و گویی شکل مطلوب خویش را فاقد تزامنی نظری معرفی می‌نمایند. (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۷۵ / کرایب، ۱۳۸۵، ص ۸۳) گرچه در تشبیهات و استعارات، لازم است به تفاوت‌ها هم التفات گردد، ولی به نظر می‌رسد دست‌کم پارسونز نمی‌خواهد این التفات حاصل شود. او در صدد است تا الگوی مورد نظر خویش را جهانی سازد.

۲-۳. در اندیشه پارسونز، وظیفه فرزندان فقط قبول الگوهای پدر و مادر و نهادهای متصدی آموزش و پرورش، در امر جامعه‌پذیری است. این تفکر حداقلی در شرح وظایف فرزندان، علاوه بر آنکه خلاف واقع و اقتضات طبیعی زندگی خانوادگی است، آنان را به موجوداتی بی‌مسئولیت و پرتوقع تبدیل می‌سازد که حتی نمی‌توانند به درستی نقش‌های اجتماعی را متصدی شوند، و این دقیقاً نقطه مقابل آرمان پارسونز از شکل‌گیری اجتماع جامعه‌ای است.

۳-۳. پارسونز، دخالت اعضا در نقش‌های یکدیگر را مغل می‌داند. باید بررسی نمود که آیا این دخالت، واقعاً و ضرورتاً مغل است؟ آیا نمی‌توان نحوه‌ای از دخالت مثبت را تصور نمود؟ به نظر می‌رسد این قرائت، به دور از واقعیت است. مشارکت

در انجام نقش‌ها و زمینه‌سازی برای ایفای بهتر مسئولیت‌ها از راه‌هایی مثل مشورت دادن، امری معقول و حتی ضروری است. اگر مشارکت را دخالت تلقی ننماییم، آنگاه وضعیت بیماری، دیگر شرایط استثنایی برای کمک به دیگران در ایفای نقش‌های آنها به حساب نمی‌آید.

۳-۴. در روند شکل‌گیری شخصیت فرزندان در خانواده هسته‌ای، طبق نظر پارسونز، فرزند پسر از پدر خود الگوبرداری می‌کند. پارسونز در اینجا گویی بی‌توجه به شرایط طبیعی جامعه مورد تأیید او، یعنی جامعه مدرن، که حضور حداکثری مرد را در خارج از خانه می‌طلبد، هیچ بدیلی، برای نقش پدر معرفی نمی‌کند. پس این شرایط طبیعی جامعه و انتخاب فرزند است که الگوی جایگزین را برای او معرفی می‌نماید. الگوی فرزند پسر نظام مدرن، سوپرستارهای سینمایی مثل بت‌من هستند که طبیعتاً شکل جامعه‌پذیری کودک را هم تعیین می‌نمایند.^۱ پس آنچه در تربیت اجتماعی فرزند موضوعیت دارد، انطباق او با جامعه مدرن است، نه دیگر کارکردهای حضور پدر؛ از جمله تأمین نیازهای عاطفی و تثبیت ویژگی‌های جنسیتی مردانه.

۳-۵. نکته دیگری که در رابطه با اندیشه پارسونز در مورد خانواده، قابل بررسی است، مقایسه دیدگاه او با اندیشه اسلامی است که به نظر می‌رسد تا حدی با آن قرابت دارد. گرچه اسلام هم بر تقسیم جنسیتی مسئولیت‌ها و نقش‌ها تأکید می‌ورزد، نظام مدیریت در خانواده را پلکانی می‌داند، رابطه زن و شوهر را دارای جنبه‌های قوی عاطفی معرفی می‌نماید (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۰، صص ۱۶۷-۱۶۹ و ص ۱۵۸) و...؛ اما تفاوت‌های عمده‌ای در این میان با اندیشه پارسونز دارد.

اسلام نقش‌های ابرازی را تنها بر عهده زن نمی‌گذارد و مرد را هم در این میان سهمیم می‌داند. تحلیلی که اسلام از مدیریت مرد در خانواده ارائه می‌دهد، تنها با استفاده از عنصر نان‌آوری نیست (دهقان، ۱۳۸۹، ص ۱۸)، تا این ایراد وارد گردد که

۱. به علاوه، از آن‌رو که پارسونز، دست‌کم در این موارد تحت تأثیر اندیشه روانکاوانه فروید است، همان انتقادهایی که متوجه فروید است بر او نیز وارد می‌شود.

اگر زنان طبق جریان عادی نظام سرمایه‌داری مدرن، مجبور به کار بیرون از خانه شدند و حتی به تنها نان‌آور خانواده تبدیل گردیدند، آنگاه مدیریت هم بر عهده آنان است. اسلام شرح متفاوتی از مدیریت و علت واگذاری آن به مرد ارائه می‌دهد. مدیریت مردان در خانواده تنها مدیریت اقتصادی نیست، بلکه آنان مسئول محافظت و نگهداری جسمی، روحی و عاطفی از همسر و فرزندان خود هستند، و حتی در امر تربیت دینی، مسئولیت اصلی متوجه آنهاست. (تحریم: ۶۶، ۶) علت قوامیت، علاوه بر مسئله نان‌آوری، توجه به ویژگی‌های طبیعی جسمی و روحی مردان به منظور احراز این مسئولیت و همچنین توجه به منافی است که خانواده و بخصوص زن از این قضیه می‌برند.

اسلام مسئولیت‌ها را تنها متوجه زن و شوهر نمی‌داند، بلکه فرزندان را نیز دارای وظایفی نسبت به پدر و مادر می‌داند. (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۱، ص ۴۸۷) البته از سوی دیگر، حقوق اعضا و بخصوص فرزندان هم در تأمین نیازهای اقتصادی و عاطفی و همچنین جامعه‌پذیر شدن، خلاصه نمی‌شود. در این میان، نظارت و ارشاد هم فقط در راستای پذیرش شرایط جامعه مدرن در مکانیزم جامعه‌پذیری نیست، بلکه اعضای خانواده، حق دارند از فضایل اخلاقی و کمالات معنوی مطلع و بهره‌مند گردند. انتخاب همسر نیز در تفکر اسلامی، به واسطه عشق رومانتیک و معیارهای صرفاً عاطفی محقق نمی‌گردد، بلکه ملاکات برتر معنوی و اخلاقی در این میان تأثیرگذارند. (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۰، ص ۵۰) اساساً عشق به همسر در اندیشه اسلامی پس از ازدواج معنا و مصداق پیدا می‌کند. و این برای برقراری خانواده‌ای مستحکم و پایدار ضروری است؛ خانواده‌ای که پایداری آن از راه عقل و منطق و البته عاطفه، ضروری به نظر رسد و تنها توجیه ماندگاری آن عشق نباشد؛ عشقی که ممکن است هر لحظه در اثر اقتضائات طبیعی دنیای مدرن از بین برود.

نتیجه

در این مقاله، دو غرض عمده دنبال شده است: یکی، تفهیم معنای خانواده هسته‌ای؛ و دیگری، بررسی چستی دیدگاه پارسونز - به عنوان یکی از اصلی‌ترین طراحان مبحث خانواده هسته‌ای - در این موضوع، و نیز واکاوی سازوکار رسیدن وی به این دیدگاه‌ها. اگر از خانواده هسته‌ای سخن به میان آمده است تنها به دلیل شیوع این الگو از خانواده در قرن بیستم در غرب، و در حال حاضر در شرق نیست تا تغییر این الگو در سال‌های اخیر در برخی از جوامع، به عنوان دلیل ناکارآمدی پژوهش در این زمینه مطرح گردد. خانواده هسته‌ای در این مقاله واکاوی شده است تا از یک سو، الگویی قابل انطباق بر شرایط جدید در غرب (و با برخی اصلاحات در شرق) معرفی گردد که قابلیت حفظ بسیاری از کارکردها و ثمرات خانواده را داراست؛ و از سوی دیگر، الگویی مشابه مدل اسلامی خانواده - یعنی الگوی مبتنی بر تقسیم جنسیتی نقش‌ها - برای پژوهشگران حوزه مطالعات اسلامی زن و خانواده معرفی شود.

از نظر پارسونز، خانواده هسته‌ای کارکرد تولید نسل، اجتماعی کردن اولیه فرزندان، اعطای هویت اجتماعی به آنان، و حفظ و تقویت شخصیت بزرگسالان را برعهده دارد. این خانواده که بخشی بسیار مهم و اثرگذار از جامعه است؛ به سازگاری قابل قبولی با شرایط جهان صنعتی دست یافته است. به لحاظ اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی، مستقل از خانواده‌های پدر و مادری زن و شوهر است تا بتواند در هر جا که فرصت شغلی داشت زندگی کند. نیز بر اساس الگوی تقسیم جنسیتی نقش‌ها اداره شده، در آن، برآوردن نیازهای اقتصادی بر دوش مرد و تأمین احتیاجات عاطفی بر عهده زن است تا بهره‌وری خانواده در تأمین این دو نیاز اساسی، یعنی نیاز ابزاری و نیاز ابرازی، بالا رود. به این ترتیب، خانواده هسته‌ای به نظامی تخصصی تبدیل می‌شود که مانند خانواده گسترده دارای کارکردهای پیچیده و متنوع، نظیر کارکرد سیاسی یا اقتصادی نبوده، در عوض، با تمرکز بر همان چند کارکرد خاص، نهادی عمیقاً اثرگذار و حیاتی است.

دغدغه اصلی پارسونز در پژوهش‌های جامعه‌شناختی رسیدن به سازوکار حفظ نظم در جامعه است. (اندرو ادگار، و پیتیر سجویک، ۱۳۸۸، ص ۵۵) بر همین اساس، به تبیین

مسئله نظام‌ها و ارتباط میان خرده‌نظام‌ها با یکدیگر در نظام کل اهتمام می‌ورزد. او همواره در تلاش است تا از طریق نشانیدن هر چیز در جای خود، مسئله نظم در جامعه را به لحاظ نظری حل کند. اگر بر ساختار خاصی از خانواده تأکید می‌ورزد، دقیقاً برای حفظ همین عنصر اساسی است. از نظر او، خانواده، تنها در صورتی می‌تواند انسجام درونی خود، و مهم‌تر از آن، نظم جامعه پیرامونی را حفظ کند که بر اساس الگوی هسته‌ای اداره شود. در این الگو، خانواده رئیسی دارد که بر اعمال همه نظارت و از تخلف و کوتاهی اعضا در انجام مسئولیت‌ها جلوگیری می‌کند. همچنین، اعضای جدید اجتماع، یعنی فرزندان، مطابق با شرایط جامعه پیرامونی تربیت می‌شوند؛ زیرا فرایند جامعه‌پذیری بر اساس ویژگی‌های جامعه محل زندگی صورت می‌پذیرد.

خانواده هسته‌ای، هم به صورت یک طرح و ایده و با توصیه‌های متخصصانی همچون پارسونز، و البته با مساعدت دستگاه‌های تبلیغاتی و حکومت‌های مدرن، و هم به صورت یک فرایند و در اثر انقلاب صنعتی و مدرنیزاسیون، به نظام اصلی خانواده زن و شوهری در بیشتر جوامع بشری تبدیل شده است. خانواده اسلامی و خانواده امروز ایرانی هر کدام الگوی متفاوتی از زندگی خانوادگی را نسبت به الگوی مرسوم هسته‌ای دارا هستند. خانواده امروز ایرانی را می‌توان به تعبیری نیمه‌هسته‌ای دانست؛ زیرا تطبیق کامل بر ویژگی‌های معهود و مورد قبول خانواده هسته‌ای - در ادبیات علمی - ندارد. این خانواده، با خانواده مورد نظر اسلام هم تفاوت‌هایی دارد، البته نه به معنای تفاوت خانواده هسته‌ای غربی با الگوی اسلامی خانواده. به نظر می‌رسد به منظور حفظ بنیان خانواده، که کارکردها و ضرورت وجود آن در حوزه علم به اثبات رسیده‌است، لازم است الگوی اسلامی خانواده استخراج و ترویج گردد.

منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی؛ **نظریه‌های جامعه‌شناسی**؛ تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۸۳.
۲. ادگار، اندرو و پیتیر سچ‌ویک؛ **متفکران برجسته نظریه فرهنگی**؛ ترجمه مسعود خیرخواه؛ تهران: آگه، ۱۳۸۸.
۳. اسکیدمور، ویلیام؛ **تفکر نظری در جامعه‌شناسی**؛ ترجمه جمعی از مترجمان؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
۴. اعزازی، شهلا؛ **جامعه‌شناسی خانواده: با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر**؛ تهران: روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۶.
۵. بستان (نجفی)، حسین؛ **اسلام و جامعه‌شناسی خانواده**؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
۶. پارسونز، تالکوت؛ «ساختار اجتماعی خانواده»، در: جوزف. حییم آبراهام؛ **مبانی و رشد جامعه‌شناسی**؛ ترجمه حسن پویان؛ تهران: چاپخش، ۱۳۶۳.
۷. توسلی، غلامعباس؛ **نظریه‌های جامعه‌شناسی**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۶.
۸. حر عاملی، محمد بن الحسن؛ **تفصیل وسائل‌الشیعه الی تحصیل مسائل‌الشریعه**؛ ج ۲۰؛ بیروت: موسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ ق.
۹. حر عاملی، محمد بن الحسن؛ **تفصیل وسائل‌الشیعه الی تحصیل مسائل‌الشریعه**؛ ج ۲۱؛ بیروت: موسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. دهقان، مجید؛ **ماهیت قومیت شوهر**، در: حوراء، شماره ۳۸ (۱۳-۱۹).
۱۱. روزه، گی؛ **جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز**؛ ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر؛ تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۶.
۱۲. ریتزر، جورج؛ **نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر**؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: علمی، ۱۳۷۴.
۱۳. روزن‌باوم، هایدی؛ **خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه**؛ ترجمه محمدصادق مهدوی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
۱۴. عضدانلو، حمید؛ **آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**؛ تهران: نی، ۱۳۸۴.
۱۵. کالینیکوس، آکس؛ **درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی**؛ ترجمه اکبر معصوم‌بیگی؛ تهران: مؤسسه انتشارات آگه، ۱۳۸۵.
۱۶. کرایب، یان؛ **نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس**؛ ترجمه عباس مخبر؛ تهران: آگه، ۱۳۸۵.
۱۷. گیدنز، آنتونی؛ **جامعه‌شناسی**؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ تهران: نی، ۱۳۷۴.

۱۸. مک کلانگ لی، آلفرد و همکاران؛ **میانی جامعه‌شناسی**؛ ترجمه محمدحسین فرجاد و هما بهرّوش؛ تهران: ققنوس، ۱۳۷۲.
۱۹. میشل، آندره؛ **جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج**؛ ترجمه جمشید بهنام؛ تهران: دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، ۱۳۵۴.
۲۰. میلز، چارلز رایت؛ **بینش جامعه‌شناختی: نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی**؛ ترجمه عبدالمعبود انصاری؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.
۲۱. هلتن، رابرت؛ **تالکوت پارسونز**؛ در: راب استونز؛ **متفکران بزرگ جامعه‌شناسی**؛ ترجمه مهرداد میردامادی (۱۴۹-۱۶۷)؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۲۲. همیلتون، بیتز؛ **تالکوت پارسونز**؛ ترجمه احمد تدین؛ تهران: هرمس، ۱۳۷۹.
23. Parsons, Talcott, **Social System**. Braynan S. Turner (Editor). London: Routledge, 1991.
24. Parsons, Talcott, **The Kinship System of the Contemporary United States**. In *Essays in Sociological Theory* (pp.89- 194). New York: Free Press, 1954.
25. Parsons, Talcott, and Robert F. Bales, **Family: Socialization and Interaction Process**. London: Routledge and Kegan Paul, 1956 .
26. Parsons, Talcott, and Shills, E. A, (eds), **Toward a General Theory of Action**. U. S. A: Harvard University Press, 1952 .
27. Rodman, Hyman, **Marriage, Family and Society**. New York: Random House, 1966.